

از ریشه تا میوه

چیستی علم اسلامی
با تکیه بر

نظر علامه مصباح یزدی مَدَسَّسُهُ

علی مصباح

۱. درباره مسئله اسلامی (یا دینی) بودن (یا نبودن) یک علم با اعتبارات مختلف می‌توان بحث و داوری کرد. گذشته از صحت لغوی یا منطقی کاربرد اصطلاح «علم دینی» یا «علم اسلامی»، آنچه مهم‌تر است هدف و غایتی است که از موصوف شدن علم به صفت اسلامی پدید می‌آید؛ غایتی که بدون وصف اسلامی غیرقابل تحقق است.

۲. برخی تعدد روش (متدولوژی) را موجب تعدد علوم دانسته‌اند. در این صورت، می‌توان برخی از علوم را به دینی و غیردینی تقسیم کرد، زیرا با تغییر روش، با علمی دیگر سروکار خواهیم داشت. اگر مسائلی مشخص براساس منابع دینی و وحیانی و روش نقلی اثبات شوند، با علمی دینی سروکار داریم، و اگر همان مسائل براساس منابع غیردینی و روش‌های عقلانی، تجربی، و ... اثبات شوند، علمی غیردینی به وجود می‌آید.

۳. برخی دیگر هدف را در تعریف «علم» دخالت داده‌اند، و به عنوان مثال، «شناخت واقعیت» را به عنوان هدف و جزء مقوم علم به‌شمار آورده‌اند. در مقابل، «دین» نیز با هدف آن، یعنی «رسیدن به سعادت» تعریف می‌شود. اگر هدف و غایت در طبقه‌بندی علوم نقش داشته باشد، با تغییر آن، وارد فضای علم دیگری می‌شویم. طبق این اصطلاح، اگر مسأله‌ای برای هدفی خاص - مانند زندگی آسوده دنیوی - مطرح شود و برای حل آن تلاش شود، یک علم به وجود می‌آید، و در صورتی که همان مسأله برای هدفی دیگر - مانند رسیدن به سعادت اخروی و قرب به خدا - مدنظر قرار گیرد و حل شود، علمی دیگر تولید می‌شود. در مقابل، عده‌ای غایت را در تعریف و تقسیم علوم دخالت نمی‌دهند و تا هنگامی که سؤال یکسان باشد، آن را مسأله همان علم به حساب می‌آورند.

۴. برخی (مانند شهید صدر) از یک سو بر جنبه فقهی دین تمرکز کرده و دین را در بعد تشریعی و دستوری آن به‌کار برده‌اند، و از سوی دیگر، علم را در علم توصیفی تجربی محصور دیده‌اند. در نتیجه، ایشان علم اسلامی را انکار و در عوض، مکتب (علم دستوری) اسلامی را امضا کرده‌اند. ایجاد



بشری متشکل از گزاره‌هایی درباره موضوعی مشخص است، و شامل تحقیق و حل مسائل توصیفی یا دستوری با روش‌های مختلف و با اهداف و انگیزه‌های گوناگون می‌شود، خواه نتایج حاصل از آن مطابق با واقع باشد یا غیرمطابق با آن. به عبارت دیگر، علم نسبت به مبانی، روش، هدف، و نتایجش لایشرط است.

۶-۲. «دین» در تعریف منتخب علامه مصباح، همه تعالیم نظری و عملی را که هدف اصلی آن‌ها نشان دادن راه سعادت به انسان‌هاست شامل می‌شود، که تنها مصداق واقعی آن در این زمان، اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله است. دین رسالت تبیین رابطه پدیده‌ها و رفتارها با کمال و سعادت حقیقی انسان را برعهده دارد و نحوه تعامل انسان با پدیده‌های مادی و غیرمادی را ارزش‌گذاری کرده، تکلیف انسان را در برخورد با آنها تعیین می‌نماید.

۶-۳. منظور از اسلام در اینجا، مجموعه‌ای از معارف نظری و عملی (توصیفی و دستوری) است که برای دستیابی انسان به سعادت حقیقی ضروری است. این معارف شامل باورها، ارزش‌ها، و دستورالعمل‌هایی می‌شود که از منابع و روش‌های معتبر معرفت (عقل، شهود، حس، و نقل از معصوم) به دست آمده باشند. در این اصطلاح، اجزاء دین دارای سلسله مراتبی هستند؛ که بر یکدیگر مترتب می‌شوند، و به‌سان ریشه، ساقه، و شاخسار درختی می‌مانند که در یک جریان یک‌سویه، هر بخش اجزاء فرعی‌تر را تغذیه می‌کند. ریشه این دین را اعتقادات تشکیل می‌دهد که شامل مباحث هستی‌شناسانه مطابق با واقع است و در قالب قضایایی خبری (مانند: خدا هست، وجود خدا حق است، پیغمبر از طرف خدا مبعوث شده است، و حیات پس از مرگ وجود دارد) بیان می‌شود، و باید به آن‌ها اعتقاد پیدا کرد. به دنبال این اعتقادات

این محدودیت‌ها در تعیین قلمرو دین و علم صرفاً نوعی اصطلاح‌سازی یا همراهی کردن با اصطلاحات رایج است که نه تنها توجیه منطقی ندارد، بلکه به دلیل ایجاد سوء تفاهم و نیز زمینه‌سازی برای مغالطه و سوء استفاده سکولارها، مضر نیز هست.

۵. برخی (مانند آیت الله جوادی آملی) از یک طرف، دین را به قول و فعل الهی، یا اراده تکوینی و تشریحی الهی توسعه داده، و از دیگر سو، علم را شامل هر معرفت نظری و عملی دانسته‌اند. در نتیجه، ایشان علم توصیفی و دستوری حقیقی را علمی دانسته‌اند که پدیده‌ها را به مثابه فعل الهی مطالعه کند، زیرا اسلامی دانستن علمی چون فقه به دلیل مطالعه قول الهی است، درحالی که مطالعه فعل الهی اولی به اسلامی بودن است. همچنین وجه دیگر اسلامی بودن علمی چون فقه این است که دانشمند به دنبال کشف اراده تشریحی الهی است. حال اگر علمی سلسله علل یک پدیده را تا علت العلل دنبال کند اراده تکوینی الهی را در خلقت جهان کشف کرده است، و چنین علمی به طریق اولی اسلامی است. بر این اساس، دیگر معرفت‌ها علم نیستند تا از اسلامی بودن یا نبودن آن بحث شود.

این رویکرد مشتعل بر مغالطه اشتراک لفظی است، زیرا دینی شمردن علم فقه ناشی از آن است که «دین» در این ترکیب، کاشف از «اراده تشریحی الهی» در حوزه رفتارهای اختیاری انسان دانسته شده است، نه کاشف از «هر اراده‌ای»، تا شامل اراده تکوینی او هم بشود. بنابراین نمی‌توان از این مقدمه که علم اسلامی در اصطلاح رایج، کاشف از اراده الهی است، نتیجه گرفت: هر علمی که کاشف از هر نوع اراده الهی (حتی اراده تکوینی) باشد «اسلامی» است.

۶. نظر منتخب درباره علم اسلامی:
۶-۱. منظور از علم در اینجا، یک شاخه از دانش



همة امور زندگی انسان، اعم از مسائل فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، با نگاهی خاص در قلمرو دین قرار می‌گیرند. شمول دین نسبت به این‌گونه مسائل مشروط به هدفی است که برای آنها در نظر گرفته می‌شود.

سلسله‌ای از ارزش‌ها (مانند: کمال، قرب به خدا، عدالت، عفت، و امنیت) مطرح می‌شود که لازمه اعتقاد به آن حقایق است و باید به آنها پایبند بود. نهایتاً براساس این ارزش‌ها، رفتارهایی توصیه می‌شوند که بخش دستورات عمل‌های دین را تشکیل داده، مشتمل بر توصیه به رفتارهایی است که با اعتقادات و حقایق دینی متناسب بوده، درستی آنها تضمین شده، و در جهت تحقق اهداف و ارزش‌های دینی است، از طرف خدای متعال نازل شده، و پیامبر اسلام -صلی‌الله‌علیه‌وآله- آن را به دیگران ابلاغ فرموده است. این سه بخش در قالب تعریف مشهوری خلاصه شده است که دین را متشکل از عقاید، اخلاق، و احکام معرفی می‌کند. همچنین تقسیم معارف دین به اصول و فروع دین از همین بینش نسبت به آموزه‌های نظری و عملی دین و رابطه میان آنها ناشی شده است.

۴-۶. قلمرو دین: بر اساس تعریفی که برای دین بپذیریم، قلمرو آن نیز تغییر می‌کند. بر اساس تعریف منتخب، دین به عنوان نقشه راه دست یافتن به کمال نهایی و برنامه زندگی سعادت‌مندانه، اصالتاً وظیفه‌اش تبیین نظام ارزشی و دستوری اسلام است که رابطه افعال اختیاری با سعادت را تعیین می‌کند و مبنای دستورات عملی (اعم از عبادی، اخلاقی، و حقوقی) دین قرار می‌گیرد. همچنین بیان حقایقی که برای سعادت انسان ضروری باشد نیز بخشی از هدف و وظیفه دین را تشکیل می‌دهد. این معارف شامل حقایقی درباره مبدأ، معاد، نبوت و مانند آنهاست که به اصول اعتقادی دین مربوط می‌شوند و ایمان و اعتقاد به آنها سنگ بنای سعادت جاودان را تشکیل می‌دهد. اصول و کلیات اعتقادات اصالتاً با روش عقلی اثبات می‌شوند و پیش از پذیرش دینی خاص باید تعیین تکلیف شده باشند، هرچند در منابع و حیاتی اسلام نیز به آنها تذکر داده شده، تا زنگار غفلت از عقول مردم زده شود و به آن حقایق متوجه و متفطن شوند (يَتَذَكَّرُونَ لَهُمْ ذَفَائِنُ الْقَوْلِ). البته معرفت به بسیاری از جزئیات و تفصیلات آنها راهی جز تبیین و تعلیم توسط وحی ندارد.

از دیدگاه اسلام، همه رفتارهای اختیاری انسان می‌توانند در سعادت یا شقاوت ابدی او تأثیرگذار باشند و از این رو بیان ارتباط آنها با سرنوشت ابدی انسان در حیطة وظایف و قلمرو دین قرار می‌گیرد، و جامعیت دین همین را اقتضا می‌کند. روشن است که این واقعیت غیر از فرضیه‌ای موهوم است که جامعیت اسلام را مستلزم آن می‌داند که همه مطالب دانستنی درباره هستی، چیستی، و چرایی اشیاء، و ارزش‌های عملی خاص و عام ممکن را بتوان تنها از میان الفاظ و عبارات کتاب و سنت استخراج نمود.

دین از آن نظر که همه مسائل فردی و اجتماعی انسان را در برمی‌گیرد شامل روابط انسان با خدا، روابط انسان با انسان‌های

دیگر در تمام عرصه‌های اجتماعی، تربیتی، مدیریتی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی و بین‌المللی، و روابط انسان با طبیعت و محیط زیست می‌شود، و درباره ارزش‌ها و باید و نبایدهای مربوط به آنها حکم و داوری می‌کند. دین برای صدور این احکام از همه منابع لازم استفاده می‌کند، و ملاک دین برای داوری‌هایش، آن جنبه از پیامدهای رفتارهای اختیاری است که به سعادت یا شقاوت ابدی مربوط می‌شود، و نه سود و زیان دنیوی، یا نفع و ضرر جسمانی.

با توجه به محوریت «هدف» مزبور در تعریف دین، می‌توان گفت: سایر معارف و مطالبی که در منابع اختصاصی دین اسلام (کتاب و سنت) بیان شده است، اهداف فرعی دیگری را در جهت کمک به هدف اصلی دنبال می‌کنند. همچنین گاهی اولیای الهی به منظور پاسخ‌گویی به سؤالات و کمک به مردم در حل مشکلات زندگی، تا آنجا که لازم دیده‌اند اطلاعات و راهنمایی‌هایی در زمینه‌های مختلف به آنها ارائه فرموده‌اند که به منصب دینی ایشان مربوط نمی‌شده است. اطمینان از مطابقت این معارف با واقع و درستی این دستورات عملی منوط به آن است که روایات مربوط از نظر سند و دلالت یقینی باشند، که در آن صورت جای شک ندارند زیرا از منبع متصل به وحی صادر شده‌اند. به دلیل این که چنین معارفی در این تعریف از دین نمی‌گنجد، نه بیان آنها به کمال دین می‌افزاید، و نه عدم بیان دیگر حقایق عینی یا توصیه‌های عملی از این دست، نقضی برای دین به‌شمار می‌آید.

همه امور زندگی انسان، اعم از مسائل فردی و اجتماعی، مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، با نگاهی خاص در قلمرو دین قرار می‌گیرند. شمول دین نسبت به این‌گونه مسائل مشروط به هدفی است که برای آنها در نظر گرفته می‌شود. به عبارت دیگر، هر مسأله‌ای (نظری یا عملی) که به نوعی به سعادت ابدی انسانی ارتباط داشته باشد، در صورتی که از زاویه رابطه آن با سعادت اخروی انسان ملاحظه شود (رابطه آن با سعادت اخروی لحاظ شود)، منشأ انتزاع مفهوم «دینی» می‌شود. پس «دینی‌بودن» یا «اسلامی‌بودن» یک معقول ثانی فلسفی است که از نوع رابطه یک شیء یا فعل با سعادت اخروی انسانی انتزاع می‌شود.

بنابراین، شناخت پدیده‌ها و روابط میان حقایق مادی به خودی خود، ارتباطی مستقیم با ارزش‌ها و سعادت یا شقاوت ندارند، بلکه این نحوه استفاده انسان از آنها و چگونگی تعامل با آنهاست که ما را وارد حیطة افعال اختیاری و ارزش‌ها می‌کند و در نتیجه به قلمرو دین وارد می‌شوند.

از آنجا که هدف اصلی دین و ملاک حقیقی نیاز به دین آن است که راه رسیدن به سعادت را به انسان‌ها نشان دهد، می‌توان گفت: بخش اصلی و محوری دین، تعلیمی است که به نوعی با سعادت ابدی و کمال نهایی او گره می‌خورد. سایر معارف و

مطالبی که در منابع اصیل اسلامی (کتاب و سنت) بیان شده است، یا مقدمه‌هایی برای رسیدن به این هدف اصلی‌اند و یا به دیگر نقش‌ها و مسئولیت‌های اولیای دین مربوط می‌شوند.

۵-۶. ضرورت بحث از علم اسلامی، نیاز به معرفت حقیقی نسبت به واقعیاتی است که لحاظ نکردن رابطه آنها با سعادت اخروی که مد نظر اسلام است، موجب کج‌فهمی یا سوء رفتاری می‌شود که سعادت حقیقی انسان را خدشه‌دار می‌کند.

۶-۶. با توجه به سلسله مراتب علوم، و انواع استفاده آنها از یکدیگر، اسلامی بودن یک علم می‌تواند دارای مراتبی باشد که شامل مبانی، اهداف، روش‌های علوم، و گزاره‌های توصیفی و دستوری آنها می‌شود.

۶-۷. بنابراین، می‌توان گفت: علم اسلامی شاخه‌ای از دانش است که گزاره‌های توصیفی یا دستوری آن با استفاده از منابع و روش‌های معتبر معرفت، به دست‌یابی انسان به سعادت حقیقی یاری می‌رساند. علمی که چنین نسبتی با سعادت انسان نداشته‌باشد، از مقسم و محل بحث خارج است (اسلامی و غیراسلامی ندارد).

وظیفه علوم توصیفی اسلامی، شناخت پدیده‌ها و روابطی است که برای سعادت لازم است، و وظیفه علوم دستوری اسلامی تبیین رابطه رفتارها و شرایط و موانع آنها با سعادت حقیقی انسان است.

همچنین در علوم انسانی تا جایی که به تشریح ماهیت یک پدیده انسانی یا اجتماعی و تبیین رابطه آن با دیگر پدیده‌ها می‌پردازند، و رابطه آنها با سعادت انسان مورد مطالعه و بررسی قرار نمی‌گیرد، با علم محض سروکار داریم. این علوم میان دین‌داران و بی‌دینان، مسلمانان و غیرمسلمانان مشترک‌اند. ولی به محض آن که پا را از چنین توصیفی فراتر گذاشته، ارتباط پدیده‌ها، روابط، کنش‌ها، واکنش‌ها، عواطف، و ادراکات انسان با سعادتش را مد نظر قرار دادیم، مفهوم دینی و اسلامی بودن یا نبودن قابل انتزاع می‌شود. تشخیص ارتباط (مثبت یا منفی) داشتن یا نداشتن یک پدیده یا کنش با سعادت، تابعی است از شناخت ماهیت آن پدیده یا کنش، شرایط شخص ادراک‌کننده یک پدیده یا فاعل یک کنش، شناخت ماهیت انسان، معرفت به سعادت حقیقی انسان، چگونگی طی کردن فرایند شناخت، و بسیاری از عوامل و شرایط دیگر. اختلاف در این موارد است که محصول فرایند یک شناخت را دینی و اسلامی یا غیردینی و غیراسلامی

می‌سازد. در این‌گونه مسائل است که تفاوت میان علم دینی و غیردینی آشکار می‌شود.

در مقابل، نظریاتی علمی که یا بر مبانی ضددینی مانند ماتریالیسم، انکار مجردات، و انکار روح مستقل از بدن مبتنی‌اند، یا روش‌ها و رفتارهایی را پیشنهاد می‌کنند که با باورها یا ارزش‌های دینی ناسازگار یا در تضادند، مصادیق علم غیردینی یا ضددینی به شمار می‌آیند. تنافی داشتن با باورها بدین معناست که این نظریات بر اصول موضوعه‌ای، مانند تساوی هستی با ماده یا محدود بودن زندگی انسان در این جهان، مبتنی شده‌اند که مورد قبول دین نیستند. دینی یا اسلامی کردن این علوم مستلزم کشف و ترویج نظریات و تفسیرها، و تجویز روش‌ها و رفتارهایی است که با باورها و ارزش‌های اسلامی سازگار باشند.

تا اینجا، معنای اسلامی بودن در علوم توصیفی را بیان کردیم. اما در علوم توصیه‌ای (دستوری، یا هنجاری) اسلامی بودن معنایی وسیع‌تر دارد. مهم‌ترین نقشی که دین در نظریه‌های کاربردی و روش‌های عملی مطرح در علوم ایفا می‌کند، از طریق تأثیر ارزش‌های اسلامی است، زیرا این دسته از علوم با رفتار انسان سروکار دارند و کنش‌های اختیاری بشر را جهت می‌دهند تا اهدافی که از نظر صاحبان مکاتب مطلوب‌اند محقق گردند. شناخت اهداف صحیح و راه رسیدن به آنها اصول موضوعه‌ای هستند که پیش از ورود در علوم دستوری باید تعیین تکلیف شوند، و دین اسلام مطمئن‌ترین ملجأ حقیقت‌جویان در این‌گونه مسائل است. این بزرگ‌ترین نقشی است که اسلام در علوم دستوری ایفا می‌کند، و معنای صحیح «علم اسلامی» در این بخش از علوم همین است.

۶-۸. علم به مثابه شاخه‌ای از دانش، وحدت حقیقی ندارد، و ویژگی‌های آن اصالتاً مربوط به مبانی (شامل اصول متعارفه و موضوعه، اهداف، و روش‌ها) یا گزاره‌های آن می‌شود. از این رو، اسلامی بودن یک علم می‌تواند مقول به تشکیک باشد. هرچه مبانی و گزاره‌های یک علم بیشتر واجد شرط اسلامی بودن باشند، آن علم اسلامی‌تر است. اعتقادات، اخلاقیات، و احکام عملی دین می‌توانند اصول موضوعه، پاسخ‌ها، و دستورالعمل‌های علوم انسانی را تحت تأثیر قرار دهند.



بنابراین، می‌توان گفت: علم اسلامی شاخه‌ای از دانش است که گزاره‌های توصیفی یا دستوری آن با استفاده از منابع و روش‌های معتبر معرفت، به دست‌یابی انسان به سعادت حقیقی یاری می‌رساند. علمی که چنین نسبتی با سعادت انسان نداشته‌باشد، از مقسم و محل بحث خارج است.